

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَلَى الْأَسْمَاءِ

فَدَأَى الْفَلَاحَ وَظَهَرَ الْمَصْبَاحَ وَأَسْتَضَاءَتْ مِنْهُ أَعْيُنُ الدِّينِ انْقَطَعُوا بِمَسْرُوعِ اللَّهِ  
 وَوَجَّهُوا إِلَى شَرَفِ فَضْلِهِ الْغَيْرِ الْمُنْبَعِ أَنْ فِي اسْتِزَائِهِ عَلَى الشَّرِشِ فِي الْجَبْنَ الْأَعْظَمِ وَ  
 نَدَاكَ بِالْعَطِيَّةِ وَالْأَقْدَارِ مِنْ فِي الْعَالَمِ لآيَاتٍ لِلْمُنْتَهَيْنِ طُوبَى لِمَنْ تَفَكَّرَ فِي قُدْرَةِ اللَّهِ وَ  
 سُلْطَانِهِ وَوَجْهِهِ إِلَهُ يَطْلُبُ مَهْرًا قُدْرَتِ الْعَالَمِ لَضَرْبًا وَمَطَالَعِ الْعُدْرَةِ لَكَرْبِنَا وَأَدَايِ  
 فَرَجٍ مَبِينٍ بِشَرِّكَ فِي كُلِّ الْأَحْيَانِ تَلْزِمُ الْعَمَلِيَّ عَلَى الصِّبْغَةِ التَّوَدُّعِ عَلَى شَانِ مَا  
 مَنَعَهُ قُدْرَةً مِنْ عَنَى الْأَوْضِ وَلَا شَوْكَةَ الْمُتَعَدِّينِ يَقْعَلُ مَا نَشَاءُ وَنَحْكُمُ مَا نَهَيْدُ وَإِنَّا لِلْعُدْرَةِ  
 الْعُدْرَةِ بِأَجَلٍ إِلَيْهَا كَرْنَا مَطَاهِرَ الْعُدْرَةِ مِنْ الْبَرِيَّةِ بِجَهْتِهَا لَا تُضْطَرُّ بِكُمْ سَيُفْرَدَاتِ  
 الْجِبَابَةِ أَنَّهُ مَعَ عِبَادِهِ الرَّاحِمِينَ قُلْ لَيْسَ لِأَحَدٍ بِإِنْ يَشْرَفُ عَلَى أَحَدٍ قَدْ كُنُوا تِلْكَ  
 أَنَّهُ لَيْسَ مَهْرًا كَيْفَ أَرَادَ وَأَنَّهُ لَمْ يَخْفَى عَنِ الْعَالَمِينَ كَوْثَرًا مَعَ هَذِهِ الْعُدْرَةِ مَحْصَا  
 الْخَضِرِ وَمَطَاهِرِ الشُّعْرِ لِيَجِدَنَّ مِنْكُمْ النَّاسَ عَرَفَ الْخَلَاءِ فِي الرَّبِّهَا تَرْتِيبًا كُلِّ شَيْءٍ  
 بِبَصَرٍ عَاشِرًا مَعَ الْأَمَامِ بِالرَّيْحِ وَالرَّيْحَانِ ثُمَّ ذَكَرُوا بِمَا عِنْدَكُمْ مِنَ الْحِكْمَةِ وَالْبَيَانِ  
 أَنَّهُ لَعَلَّ الشُّعْلِمَ الْعِلْمَ الْجَنِّهِرَ هَذَا كِتَابٌ تَرْتَلْنَاهُ بِالْحَقِّ وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِيُفْرَدَنَّ  
 الْعِبَادَ وَيُشْرَبَنَّ مِنْهُ كَوْثَرًا حَمِيٍّ الرَّبِّ سَطَّ الْعَالَمِينَ :

أَوْضَاعٌ وَأَخْلَامٌ وَخَارِجِيَّةٌ أَمْطَانَةٌ

بِزَعْمِي كَدْرًا تَمَّ بِجَشِّ سَابِقٍ كَمَا سَيُتِمُّ جَمَالَ بَسِي بِأَعَانَةِ جِيدِهِ دَرَادِنُهُ نَجْدَةٌ مَعْرُوفٌ رَضَائِكِ  
 اسْتَفْرَافَ لَرَفَةٍ رَابِتٍ بِسْتَقْلَالِ أَمْرِ عَظِيمٍ رَامَ تَقَعُّ فَرْدٍ وَمُنْتَسِبِينَ وَصَحَابِ بِنَا وَفَا دَرَجَانَهُ أَيْ دَيْرِ

لَمَن

مسائل بحیث چهارم

واقعات سال ۱۷۸۳ هجری

فرموده قوله الاعلیٰ ابن نجیل در شرح در اثبات امر الله الواحد نوشته در ابتدا با این آیه  
 که از سوره صافات خبر و قلم نازل شد دستمال غوده قوله عز وجل قوله قل اللهم  
 انک انت الیمان الالهین المؤمنین الاله صمد من نشاء ولقنتمن الاله صمد  
 عن نشاء الی آخر ذلک قل اللهم انک انت و بابت شمران و انوار المؤمنین  
 الرقیبیه من نشاء ولقنتمن الرقیبیه عن نشاء الی آخر بالذکر سلطان جبر و این  
 صحت فرموده که عطا مینماید الوصیت و در بیت و این معنی که او او فرمود  
 و اخذ مینماید او هر که بخواند خداوند قادر بیکه الوصیت و در بیت که سخن  
 مطابق اخذ مینماید قادر نیست بر اینکه او هیچکس نمی تواند از دست او  
 و با اینکه خلوی را بر تبدیل فرماید سبحان الله عما یشرکون الصاوم و در زنده  
 فدای عما یصرفون حال شادمان نمایند که طبع قدرت و عظمت در وجه  
 طبرک بنیاد و ناس درجه اما کن توقف غوده اند آیه الله علی کل شیء قدریر  
 چه معنی غوده اند و افضل ما یشاء و لا یستل عما یشاء چه او دان کرده اند  
 انوار

در مشهد بودم چون اجازت طلبی فصل از او رسیده در اولین مجلس که بر ما قضیه مخالفت و اعتراض ازل فضا گشت  
 جناب شیخ فرمود در ایامی که جناب ایچد از غندی در خانه بودند مرا این را شنیدید و چنین گفت بر عود که قضیه  
 بشرا بود هنوز ظاهر نشد و همین چشم می بینم که نیز جوابش آشکار است و آنکس که صاحب قضیه در قاضی  
 و آن تلفت مفصود است و این بیان بسبب مرآت از آن سلطان محجوب بلانده چه نظر منطقی ظهور خود  
 مستر خود و مرآت را که وجود تحقیقی ندارد مشهور ساخت و لذا پیش از میقات باید از آن نفوس بود

رساله جبهه سپه سالار

واقعات سال ۱۷۵۴ هجری

۱۵۵۵ م

و اعتراض نزد اهل میان آوردند فرستاد چنانکه چند روز بعد لوطی مختار و مشهور از قلم ابروی در جواب عزت شما  
 عالی محمد سراج صدور یافت و بعد از سه ماهه عین نامه در جواب رسید و اعتراضی که میرزا احمدی قاضی شریقی  
 اصحابی بنوع مذکور در سابق حسب اعزاز و اغواء سینه محمد صفحانی از اسلامبول با درنده نزد آن جناب  
 تمنا که در شش اصحابی از اجناس فرستاده صادر گردید و کتاب مستجاب مذکور که ظاهر از قول آن جناب  
 میباشد سفری عظیم در اثبات امر ابروی است و بنام کتاب بدیع شهرت یافت و نیز از  
 مذکور در حدود سال ۱۲۸۶ بعد از چاک فواد پاشا بناگردد و در لوح فواید که در آن ایام از قلم ابروی صدور  
 یافت در حقیقت چنین منظور گردید ثم اخذنا الذم من الذم و منناه العذاب فی المجرم و آیه  
 لا اله الا الله السطوره من عهدنا قال فی دل من وجوع قبل صفاتك يا ايها الكافر يا ابا  
 ذالك الجحيم و مستطرف لك التبران تركت المعروف في السوره الباطله و المبرم ليس  
 الله من الله من ذاق انش الذي بات واج روح القدس و غابت الاكباد فقل انك  
 من محسن قبل و ربه لو فاني بكل الاسباب ان اصاح جميعه فخرج منها الاجساد و من  
 ببطنه الاضداد قبل ارجع الى مقر التبره السقر فبشر سوء العاد و قد انزلنا  
 اخذنا بطله الاحزاب تلك بهرهم توكلناها للعنكبوت و اعبروا بالاولى  
 ذل الذي اعترض على الله و فليس له آيات العجزه الكتاب طوبى لمن بهرته  
 و بنظر فيه ان له حسن صواب و در لوحی صادر از قلم ابروی در باره کتاب مذکور چنین مرقوم است  
 و له الاعراض اعلى بسم الله الاقدس الاكبر الاكبر الاكبر الاكبر الاكبر الاكبر الاكبر  
 الاكبر الاكبر الاكبر الاكبر الاكبر الاكبر الاكبر الاكبر الاكبر الاكبر الاكبر الاكبر  
 و ناه طوبى لك يا خريف الى قوله تعالى اي نيل في بعض الناس سبنا

بالاتر

سال شصت و پنجم

واقعات سال ۱۷۸۳ هجری

۱۸۹۶

نمایند چه که کل بیان و شرح است از آن رضوان چینی و در آخر فصل اولی هم مسأله بیست و نهم  
 همیشه مضطرب و متزلزل باشد و عسی است این شهر در مطلع لغز و لغزش  
 البته اندر علی کل شیئی در بر مخصوص و در بیان مسرورات من سخت با آن فرود و در آن  
 که اگر عارف بآن شوند البته خرد و اولاد نمانند که مبادا کله افتد در اولویت  
 مآول شود که دامنه درم رضا و در حق ایشان استقامت کردد بکوی حسن تنگ  
 لغز و فعل مجید ان المحبوب سپید بر او لازم کتاب بر مع واکه با هم یکی از  
 اجباب او مطلع بیان وقت الأرباب مآول شدن بسیار ملذخه نماید  
 فعل بختنا المصنوع لغز محبوبا الخ و در بیشتر تم جمل ابی ناچار بدفع غیر نجات  
 معرین بیان مشغول گردید و میرزا یحیی و میرزا حسن و دیگران را در حال و حال بر شرد و از آن نیز  
 آنچه خواستند در آنستند بر زبان و قلم رانند و در ایجاد متنه و فساد که تا می کردند و بیایات و در  
 از سعادت و مناد ایشان اشد و هم حسب از حلات و تقریرات پشیمانی و شکران و مزید

چنانکه کتاب تعیین برای اثبات امر حضرت اعلی مورد بیفت کتاب بدیع برای اثبات امر ابراهیم بن محمد باقرین آن قوم  
 صادر شد و همان ابی تقریبا در سه بوم بر روی ما در ساعت بکتاب مذکور تکمیل نمود و در سایر اوقات با مردم  
 انزال آیات آیه برداخت و در شبانه روز در حال و در الواح میدیده در جواب طرائف اهل عراق و ایران صادر  
 کرد که شبانه روز چند کاتب پرستند نمی بگردند و از جمله انجام بر می آمدند یکی از آنان میرزا باقر شیرازی بود که  
 با این اهل علم سرعت در تیز شرت داشت و شبانه روزی پیش از هزار بیت می نوشت و درت شش  
 در آورده تیز و تویید الواح استقبال نمود چنانکه بنامه آنچه در هر ای چند جلد از الواح با این بر رفت تقریبا  
 در

سالی بنیت چهارم

واقعات سال ۱۷۸۳ ق

۱۸۶۶ م

وبعد از امتحان مشغول شدیم از آن نیز مخالفت کردیم

فصل در آفرینان جمعی و جمعی از اجاب و تیریز در بخان

سید علی مشهور بسید علوار بایان اعراب کربانی که ذکر می از او قبلاً نمودیم و بعد از شهادت حضرت  
 نقیسه اولی از ارباب دعای شده جمعی با وزارت درینند و در لوجی از الواح که برای دعوت و دعوت  
 از ارقم ابی صدری است این بیانات سلو است فانه الحق قد اشرف عن افن العین  
 شمس و هم عابها عن علم الله العالی الاعلی الملک فی صفت الله المقدر المشال العالی  
 الاهی و هذا صفت لویض به علی ظلم الشبان لیسیم مع جنوده الی اسفل الی  
 و کذا لک اشرف الملک الفیض بد تیریز زنده است حجت و نزد الهی بید او قیام مقام ولایت  
 و درجات مغزیه و تصرفات باطنیه و کرامات و خوارق عادات و کمال کسیر دقه تیریز ادرج نموده  
 جمعی را بر تیریزت و ترویج بایت و توپین بهائیت می کرد و مردم را بتفاهت با اجاب  
 بر آنکه موجب بیم و هراس و خفا و تفرقشان گشت و همه در خوف و بر پا داشته در جمعی  
 و مجامع رجز خوانان مبارز می آهسته می گفت هر که مدعی است بیاید تا دست بکند بگرار گرفته  
 مبارک کنیم و آنکه از تیریزن تا سه نفر بعد از مبارزه بیاید و خاک نشود در دایه خود صادق است  
 و جمعی از بایان آنگاه بادی معرفت کردند و سید ابراهیم فیصل تیریزی که شرح او پیش  
 در بخشهای سابق آوردیم و خردیش بجمله کناح دی در آورده و خیال حتمی در ضمیر میگذراند  
 ایالت آذربایجان در آن ایام بهرزه خیز خانی سردار کل مغرض بود و از جانب می نیز از  
 قشده حکمران میگرد و سپس احرام سینه مذکور را مشاهده میداشت در اثناء این احوال شیخ  
 (شیخ فانی) و طایفه منتفی از اهل معمره نشا بود که از علما و فضلا متقدمین بایه و از شجالیان

بجانب

در فتنه اشش واقع در عتد صبی بیابان خندان در سترخوش بدست هفتاد محموق و تهاک شد که سید  
 ابراهیم خلیل نزد حکمران شتافه بیان کرد که قاضی شیخ احمد در فتنای او بستند و شب در فتنه اش  
 برای صحبت مذنبیه وارد شدند و در ملک الله کار بمجادله و منازعه کشید و با او در آویختند با ازاله کوشش  
 و پراخته کردند و بدر فرستند و فقط برای عناد و خصومت مذنبیه و پراختن نمودند و دادخواستی  
 و بیج کرده مبالغی نفوذ پیشکش گذراند تا مر کتین مذکور را بر سر سینه آوردند خبر واقعه شربت یافت  
 و حکمران مأمورین غلامان محبس از شیخ هر روز فرستاد و نامه روزی گشتند و او را فرستادند  
 ولی آقا جواد فریدی از بخارا پیشانف را دستگیر کرده با دولت و خواری تمام و بیابوی انام بدار  
 الحکومه کشیده بزجر بستند که قنده و شیخ احمد و در قفسش از او مطالبه نمودند و این خبر بسمع  
 علی بن علی رسید و شیخ را آنگاه ساخت داد از حال مشقت و غدا ب آقا جواد سخت متاثر  
 شد و فی الحال تمامت آثار این امر را که با خود داشت بمیرزا مصطفی سپرد که با جواب برساند  
 و تا کید نمود که زرتیز خارج شود و با صراحت تمام بعلی بن علی دستور داد که بفرم زیارت مکرر کند تا  
 ابروی در آورند فوراً از سپاهار گردد و یا بخراسان عودت نموده بمیلین مشغول باشد ولی علی بن علی  
 تنگد اشتن و پرا خارج از طریق او با او کرده از او جدا نشد و متفقاً بدار الحکومه شتافه فرستند  
 و چون وارد مکر حکمران شدند آقا سید ابراهیم خلیل و جمعی از روحانی سید علو حضور داشتند  
 و یکی با پس از حرام شیخ از جای برخاستند و پس از جواب سن از خار داشت که شیخ احمد  
 خراسانی منم و با سید علی مناظره دینیه و مباحله کردم و جمعی در آنحال مشاهده و استماع نمودند  
 که یکی از آنان همین آقا سید ابراهیم حاضر می باشد و شاید است که چنین مباحله کردیم و از آنجا  
 خواستیم که هر که باطل است نامه روز بپاک گردد و آند لیلی باشد تا دیگران بحسبت از

سال ۱۰۴۰ هجری

واقعات سال ۱۲۸۲ ق

۱۸۶۶ م

لاجرم صورت واقعه را بشاه رسانند و فرزان صادر شدند که هر سه را چون با اقرار بقتل خود  
 کردند بکشند و میرزا محمد علی را نیز شهادت رسانند چون حکم مذکور بجای میسر را غیر از آن حکمران  
 زنجان رسید از آنجا یک طبیب فرستید محترم و از خاندان منظم و امانی از بجان ایشان  
 و در محبتش بی اختیار بودند تروری نمود و او را بصورتی معالجه بعضی از زنان حرمش و حرف  
 افشا رسوم رمضان وقت عزوبی بدار محکوم دعوت کرد و همچنین که طبیب دارد شد در همان  
 حجره که باره بادی مصاحبت و موافقت کرد تا نیمه شب توقیف نمود و در آن هنگام در حقیقت  
 با معاندنش با مورد داشت که داخل حجره شده در را بسته و زایل سرجی گسترده سرش را پشت  
 بنوعی بپزند که قطره خونی برزش بچکد چرا که حکم شاهی است باید در نیمه شب چنان کشته شود که  
 ادری مطلع گردد و همچنین نظر طبیب داشت و خاد چنین گفت این است که بکشد و چون  
 با کسی ندارد خرم بسیار است آنگاه بدستین خود را بفرستد و لباس خرد امیر  
 بخشد و وصیت نمود که لباس هر رسید بر زمین را بگیرند چه که در روضه بدشت امام حسین تبرک  
 ساخت و با همان لباس ویرا دفن کنند و چنانکه گفت اینک با خیر بر آن و بر این  
 قطره خونی بر فرشتهای در آن کوفه چکید و حکمران چون نگرست برسد و با بکند طبیب  
 شهید را بیاع دولتی برده استخفافین نگاهشند و امانی بود چون مطلع شدند خواد و سرش

جام شهادت میرزا را بریزند و بشند و باقی آنی مشتاقند در دستگاه آقا میرزا معتمدی را بخوردند  
 پیش از خرابی شیخ شهید نماید تا شهادت او را بنیم در الراج مبارک ذکر بزرگاری آنان الی الابد باقی بماند  
 زلفیات معتدده داشتند و بعد از شهادتشان از قلم انصافی ذکر مصیبتشان گشت

حالی بیست و چهارم

واقعات سال ۱۲۸۳ ق

۱۲۸۳

عالمیستی را پیش کشیدند ولی شیخ سبقت حسنه گفت اورا من بهتر از آوردم و ادوی بقتل منم در میرسان  
بمیزر امصطفی برخواستند و آنحال شیخ و آن عیضتی خویش را بردی دی انداخته گفتند نسبت این فتنه برآدا  
شد و تقدم او بقتل برآوردنست مکن محوت نیز امصطفی مرتفع شد و سجدانه خطاب غیر خصمان نموده  
گفت هیچ یک از ایندو مانند اولیست بشهادت ندارند چه سالها بقا و محبوب آبی فائز بودم و باید  
در طریق محبتش سبقت بگیرم لاجرم در حیوان سنگدل هر سه را در یک آن با خنجر خنجر بریده بجاک افکندند

فتنه و شورش بورد

و چون صیبت واقعه مذکوره در ایران انتشار یافت و شش بورد رسید سید رضانام ملای قریه همواره با شش  
برادر خود سید مهدی امالی را بنفرض مؤمنین آنجا بگریخت و تهمیج نمود و بجز آن شش بورد حاجی سیلی  
فاجار شکایت برد که بایران قریه سلیمین را در این حق خلافت میزند و اگر چه گفت و در فتنه نشود  
عشرتیب همه با بی شوند و حکومت عده از فرآشان و فلانان بفرستاد که آنمظلومان را دستگیر و  
و اسیر کرده بشیر کشند و معاندین قریه از فرآشان پذیرائی و میبھائی کرده تشویق نمودند که ریش  
اینطالعه را باید از جا برکنید و آنان شش تن را که آقا شیخ عبدته و آقا شیخ مصطفی و آقا  
شیخ لطفعلی و ملا فلاحتیسین و ملا محمد عطار و استاد حسن بستانی بودند گرفته حبس کرده  
مقتد و موقوف نمودند و سایر اجباگر بجزه محقق و متواری شدند و اشوار روزی یکت بر مجموع سینه کورا  
از حبس بیرون آورده روی تشبیه مستعد قتل میباشند و با شمشیرهای مسلول چنین نمودند  
که ایشانرا بقتل میرسانند و بالاخره پس از چند روز آنمظلومان را در حالیکه بازداشترا از حکم

نوروز اینسال روز چشمنه ۱۴ ذی قعدة بود



سوال عیبت پرانا

۱۸۶۶م

واقعات سال ۱۲۸۳ هجری قمری

چنانکه حاجی عباسعلی در پیرو حافی، بصورت رفیع و آهنگ شیخ الواح و مناجات الهی خواند و پس از چند روز حاجی آقا احمد مذکور را حکم حکومت دادند که بسته چوب بسیار زدند و باز پس بداشتند و بلاخره همه را مرخص کرده و حاجی آقا احمد مدتی در خانه یکی از اجاب میر چند درستر خفت تا جراحات پایش التیام پذیرفت و معاندین سرچاه به حکومت خبر دادند که غده از این طائفه در جبال اطراف مواری و ختنی میباشد و شصت تن کماشته حکومت بدستگیرشان شد و در اطراف پراکنده گشتند و در مدت چند یوم ملا علی صفر و ملا آقا بابا را گرفتار کردند و ملا آقا بابا را نزد حکومت میر چند فرستادند ولی در آن ایام صبی از ترس که سر در میان کشیده و قتل و غارت در آن اطراف برداشتنند و فکر حکومت نهادن پایشان گشت و ملا آقا بابا از تعرض مصون ماند و سالها مرجهت کرد و سایرین از بوسین سرچاهی و در خشی نیز مستغنی شدند

شهادت ملا جعفر عباسی او جعفرعلی ریحانی

ملا جعفر از اهل چابکشان از علما و وعاظ و از مؤمنین دوره بیان و پسر خاله حاجی ملا میر محمد بن حاجی ملا احمد فاضل عراقی بود و در روز عاشورای محرم در جمیع نام بالای جعفر صبر است چنین گفت که حسین شهید اکنون حجت نموده و حق و مشهور است و مردم بشویدند و نزد جنت مذکور از وی شکایت نداشتند و جهت ویرا بگاشان طلبید و فرمان داد بعد از فراغ از صلوة بجایا بر صبر برآمده اظهار برائت ازین عقیدت نماید و او نیز بر صبر رفت ولی هرگز از آنچه در روز عاشور گفت پرده برداشته تبلیغ امر ابدع الهی نمود و لاجرم ملا محمد کم داد و بر او خبر پیاپی کشیدند و دست بسته تسلیم حکومت نمودند و حکمران دیر ابراهیم کرد آنگاه از آنجا

و...

سوال بیست و پنجم

واقعات سال ۱۲۸۳ ق

۱۸۶۶ م

زنجانی است در چنین کس اطلاعی ندارم حکمران پرسید که این سامی که در مکاتیب نامه است کیستند  
 او جواب گفت که دروشی در قم این مکاتیب را بنام داد که خود از عقب میاید و بگیرد و من خبر همان  
 رفتی که از کاشان با من همراه شد احدی را نمیشناسم زیرا در طهران نبودم علاء الدوله فرزند  
 که او را حبس کنند و شکنجه و غدا ب نمایند تا اشخاصی که در مکاتیب نامبرده شدند نشان دهد و  
 گزیده تا فردا زیر شکنجه به خاک برسد و او چنین گفت اگر خدا بتعالی مرا بعلم غیب آگاه نماید تا بهم نشان  
 داد و علاء الدوله را از شجاعت و استقامتش شکفت آمد و خواست و برارها کرده نزد خود بگرفت  
 برگزید ولی او مطالبه مکاتیب همی کرد لاجرم ویرا حبس نمودند و شاه خبردار شد و از  
 حاجی قاضی محمد کندی نیز حکم قتل وی رسید لذا او را با جمعی از فرزانان بیای قاقوق کشیدند  
 اینکه همیشه فدای رسیده آثار شادمانی او را تر از زجره اش بود باشد و لب لبک و شامی آنجا  
 گشود و سجده بجا آورده گفت در دلم چنین مرسوم است که چون عروس نرزد داماد میرسد بجا آورد

چون بدکان فرجه پیر هست و شیر علی زنجانی رسیدم پس گفتم همه نذندی را بگو حرکت کند که کارش چاره  
 پذیر نیست باو گفتم تو آن بختی را دیدی گفت چون شنیدم میاورند رفتم در میان چهار سو قاقوق رسیدم  
 آنس اورا ضرب زده بودند و نعره اش زیر بازوهای او گرفته بود و صدای با رفتی آنجا زرد  
 بگوشش میرسد و هر چه میزدند از بند ترشید و بدکان باغی میخوردند که میرسد نظر را بجانب دیگر  
 میورد و مرا چند مرتبه دید و نظر را بلف و دیگر نمود که کسی نرفته که او را همیشه باشد چون بیای قاقوق  
 برود فوراً سجده کرد و قیام نموده گفت با ما و خان مبارک هستیم جانب این بان نشناختم و  
 بیخ میبرد که سرش را بریند بیخ نذندی

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۷۸۴ هـ ق

۱۷۸۴ م

بخانه منزل گیرند و آن سید شرف رنجانی با خواهرش و نیز آقا میرزا حمید علی صفتی  
 و آقا میرزا حسین شیرازی شرف درود و خود حاصل کردند و در آن میان شیخ سلمان دستار  
 عبد الباقی صفتی و آقا علی کاشانی که جمال بی ایشان از بغداد طلبیدند بازن آقا  
 برادرش آقا محمد حسن نامور بحر حجت بغداد شده باقیی که اخته از ناز فراقی خود  
 رسید محمد صفتی از طرف میرزا کجی در اسلامبول بود چنانکه گمانشیم این دو نیزان نموده  
 و با فدا مات سینه ایران افکار دولت عثمانی شوش گردید و جماع احباب بیرون از  
 وقت بود و آثار برزور مفاصد دیده میشد و مدت اقامت ابی در خانه مذکوره نیز بسیار  
 بطول انجامید که بالک خانه با چار بفرستش گردید و لاجرم خانه دیگر معروف بخانه عزت آباد  
 اجاره نموده در اوایل شهریور ۱۷۸۴ انتقال فرمودند و خانه مذکوره جدید پسنداد و  
 و با نظره زیبا بود و در قسمت اندونی شش حجره وسیع و نیز ایوانی بزرگ و رفیع در  
 فو قانیه و حوضخانه طرف و غیره در طبقه نماینده و هجرات متعدد و هتوه خانه و طیایه جهت  
 اسبان و حیاطی وسیع در قسمت بیرونی و نیز در جنوبی اعمارت با طرز گلکاری و شجره  
 نظر انداز بشط آب و باغستانهای جنوبی اعمارت و برای ذکاب و ایاب حکام و  
 اعظم و علی و غیر هم موجبات آسایش فراهم گردید و محاسن اصحاب در خانه تبرک  
 خانه مذکور قرار گرفتند و زائرین واردین از بلاد با احباب میر بستند و از جمله دارین  
 میرزا باقر شیرازی برادر یکی از زوجات میرزا کجی بود که با اتفاق آقا عبد الله عرب وارد  
 و چون از احوال او احوال میرزا کجی آنگاه گشت رساله در رد او نوشت و چیزی که در  
 ادرند بود بکتابت آیات و آثار القیه پرداخت و دیگر آقا محمد اسمعیل و آن نصر

اقول

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۵۴ هجری

۱۲۵۴ م

در عالم مسمی صادر شده بنام عصمر که در بیرونی خانه قدم میزدند برخی از سیرتین اجابت بیچاره  
 خطاب فرمودند که ما امروز در حمام چغیری اجابت حاضر شدیم شاد و شگفتیم لکن هنوز از دم بر  
 نده تا ببینیم که این رنگ را بگردن گریه میبندد یعنی آنکه نوشته بر برده و در شب  
 به در آن حال آن محمد علی بهفغانی چنین مریض داشت که اگر کسی بیرون کاری هم باو دراز  
 فرمودند اگر داشته باشند چه چیزی دارد پس بعضی از اجابت خواستار شدند که آن کتاب  
 الهی را بشاه برسانند و از جمله آنان در پیش صد فعلی بود لکن در وقت نشانی اجابت  
 و غصن چشم که در جمیع خانه اجابتی و اصحاب با تشویق در شان بود و صحبت قیام داشت  
 غالباً با خط زیبای خود الواح صادره از قلم اجابتی را که است میفرمود بشکین قلم و دستور داد که  
 دو بیت از ابیات صادره در ایام سلیمان را بخط نستعلیق در پشت بنای اجابت  
 نوشت و آنرا در بالای حجره مسکونه خود نصب فرمود تا هر که وارد شود بشیر آنرا و در  
 خوش تذکر کرده و آید جیت این است که خیال جان می هست بل اینجا میا  
 و در آثار جان دل داری بیاد هم بیار رسم ره این است که وصل بهاداری شب  
 و در باشی مرد این ره دور شو خست میار و چنانکه آردیم و ایوان آورده قیامت یکم و یکم  
 را نسبت بجز اجابتی مرعی داشتند و وجود انام فاضله و فاضله گشتند و امر به بیع در کمال  
 عزت فاجره بود و میرا کسی و آخر انش مرید و مطر ده و مشهور بود و میزیستند و  
 خوشید پاشا والی ادره چنانکه گفتم انکار کمال انحصار بجز اجابتی و شمس اعظم میفرمود و سنا  
 و تقنین مفیدین اندک اثری نکرد و در آنس منصفین و مخالفین در اسلامبول تا بر  
 شمس در دولت عثمانی نمود و مالک خانه مذکوره مسکونه چنان اجابتی و جاسوس حتی مترادف  
 شد

سوال شصت و نهم

۱۲۸۶

دعوات سال ۱۲۸۶

از آنجا که حسن حسینی بود بر آن ترحم داد و مردی از اصحاب امر تربیت کجی فرمود و ما هم از آنجا  
 بجای رانوشتن کلمات آنه و آیات آنه مشغول کردیم و در حضور غیبت و اورا تشویق میکردیم و  
 بنوشتن اصلاح مینمودیم و از سن مسالکی بنای نوشتن گذشت اما هیچ وقت کلماتش  
 از اغلاط لغوی و معنوی خالی نبود و لکن جناب میر بدون آنکه ما اورا تعظیم داده باشیم کلمات  
 نوشتن و محتاج اصلاح هم نبود اگر کجی ذره آنصاف میداشت بوجود میر حجت بر او تمام بود  
 چه ایام بغداد و ادرنه میدید که کلمات او بدون تعظیم و صرف قدرت است و نظر و بصیرت  
 حضرت اعلیٰ بر کجی لازم بود که اگر ایام او مثل او شخصی ظاهر شود امر را با تشویق نماید و او خود  
 خود را مشابه نموده و امر را تشویق کرد که سهل است میزرا احمد پسر خود را اول دعی نمود اگر با امر  
 خود را بی هر تعین و ایم بمقتضای و بصیرت حضرت اعلیٰ با لازم بود که اهل بیان را وصیت نماید  
 و کلمات غیر را ترحم دهد و امر را تشویق کند و عمل دیگر او که چشم بصیرتش را کور کرد این بود که  
 نقطه بیان خود را اول نمون با و نامیده چون ظاهر شد آیات و حقیقتش اصوات را  
 و کور را بینا و کور را آشنوا نمود او تصدیق نمود که سهل است بر قطع سبزه هفتی ایام نمود  
 چند نفر اهل بیان هم چنان از سمع و بصیرتی بهره شدند که در اشراق چنان غیر اعلیٰ آورنده

میر جعفر شکاری شیرازی از بیان نامی حضور بود و با چند استر و سبزی نمود که حضرت اعلیٰ دیده دادند که این  
 ستور اناه و اشراق و ایران منمش میکرد و حسب دستور بنو ممت احباب هر دو خست و با آنای  
 عراق چنان آفانه حجت بر آن در امر بدیع می کرد که اشرف بر غیر خود نموده و چنانکه گفتیم در ایام  
 بغداد بجناب میر رسید و در ملازمت مکتب می آید مابول بود و بعد ادران چنان

واقعات سال ۱۷۸۸ ق ۱۸۰۷ م

آمده اعراض اعتراف میرزا یحیی و هزارانش را سخریت با دستبند محمد گفت شما اگر در خود قوت و قدرتی می بینید و بتوانید در این صده جولان نمایند چرا با ایشان مقابل نشوید و اظهار حق نمکنید و سید محمد از قول میرزا یحیی باو گفت جامع سلطان سلیم میردم ایشان هم حاضر شوند تا صبا که سیم چون تصور کرد که جمال ابی اعتماد بانان نموده منازل بمناظره و مناظره نمایند اینرا شرت داد که قرار است طرفین در جامع سلطان سلیم مجامع کنند و هر که حاضر نشود ماطل است و کنونی از قول میرزا یحیی بحسن آقا نام که برابر ایشان را بایست داشت سپرد و جمعی از ایرانیان متوجه تاشا در ساعت مقرر شدند و با جری را میر محمد پنجه ابی رساندند اجمال ابی در ساعت مقرر توی جامع مذکور روانه شدند که میر محمد در محبت بود و درین طریق بانوه تماشا میانان متعلق و متعلق و بیایات بدیده ماطل گشتند که شاه برین از انالی خائف و نند پیش میگردیدند با خود گفتند آیا چه شد که در محبت گوی از بدین حال مشتابانند و آقا محمد کاظم از انانم تجار تبریزی ناله گمان از عصب مشتافتند و چون بجامع رسیدند و نظر خطیب که جمال ابی خطبه بر منبر بود بجمال مین افتاد از او خطبه باز ماند و اشاره نمودند تا خطبه را بجا بمان برود تا ما شیا میر محمد چنین خطاب فرمودند یا محمد اسم رخ الی الشریکین و قل لهم قد حضر الامام و انما بجمال سحر کم و محضی و هنوز نگم با طلاء انکار فرین و خود با قائمه صلوة ایستادند و میر محمد رفت پس از وقایعی چند مرجهت کرده معروض داشتند که فردا می آیند و سند گیتی میخواهند که بدست حسن آقا باشد و جمال ابی بسوی تکیه میآورد بان غریمیت نمودند و درالی را مرا و علما و اشراف نیز همراه شدند و با حسن آقا هم قدمی چند عقب رفتند و چند بار شش بانان کرده اشاره بنشدم فرمودند و ایشان مبارزت نکردند و بدین حال دارو تکیه شدند

سالی بنیت و عزم

واقعات سال ۱۷۸۴ ق

۱۸۵۷ م

الأولى ۱۷۸۴ واقع شد و قلم اسی در بسیاری از الواح صادره ادرنه و حتی بعد از آن حساب بکباب  
مصالح این امر بزرگ احوال و اعمالشان که موجب اخراج میانین کشت پرداخت و در غده  
از الواح قویمه با اقامه و لایح و شواهد عظیمه و نیز در مکاتب اصحاب ادرنه تحصیل و تعلیم  
مذکوره مسطور است که بنده از تراغبت می نمایم منافقه الا علی ای سلمان اخراج  
و اوده قلم و حسن و اذ ذکر مقامات احدی منع نموده ضربهای و سب و مفرغ و  
که اگر جمیع ماکان بخوان نمیشد حاضر شوند و الا آخره الا آخره از آنچه موجود  
است منضم کرده اند ابدال کسی و اخری نه نسبت بنیل داده اند و با طرف شیشه  
که شمشیر به ما و اذ قطع کرده اند و در المهر و سپت فطرت و اذ در حلقه کن که برای

انواع مبارک را بنده عنایت فرمودند که بزم دار برای آنها خوانم زیرا همیشه سینه در کیفیت با حقیقت را بداند  
میکنیم و حال مبارک تو هم نیز فرماید و نیز بنده از فرمودند که تحصیل ضروری از مردم تا به جرم سلطان استیم را  
در یک شوی بزیسم و بالوح مبارک برای خود یکی بخرستم و همان آن تمام را بنظم آوردم بالوح باورسایندم و طا  
فره سلما سوزی بزیسم و بالوح را دیده گفت بنده قسم که صاحب این کلام را بخر بصدق نسبت نخوان داد برقا  
و ذکر خود میرم بسته به خبر میگویم که یا باید تو هم از یکی کاغذ یا بهی بگیری بیاوری که در حاضر شدن تکلف  
نماید و یا بر کذب خود اعتراف نمایی و دیگر اظهار میباید تمام رفت دکن در دهان نشستم چون حرمت خود  
گفت اشک کاغذ یا بهی میگیرم و می آورم تا سه روز همه روز من زخم و طا حیر با تا به گویا میگرد که با  
زخمه اند که با جامع و خورنده ایم برای میباید و ایشان میباید و نیز تا حیر تری شوی را دیده گویست گفت  
اگر سینه از یکی هر چه تا یک هفته چنین ایستد که تو بیک روز نوشته بنویسند آنوقت باید از آنجا خود را بیاخیل روزی

اعلام

سوال سیم و شصتم

۱۵۵۷ م

واقعات سال ۱۲۸۲ ق

ملا خطه کن اف لهم ولن انعمم ضوف باخدمه و باينه الكفر من امرن نربنا  
معد و قوم ولن مجرب لا نضمهم من معين ولا ناصر كذلك نزل بالحق من  
جبروت الله الموهين المرزوق المحبوب ايضا و ذكر بافعال و اعماله  
شده اند که نود يك است اسم غمنا و از ظهور ذنوب اين مجاور حجاب برد  
جميع كبا و امر نكب شد اند و از صفات ناسا منع بنمايند الهوا و نظروا  
مثل انك و ما حرم في كل الا لواح لصرغ غوره اند و بوقض ظهور و بصر که در  
جميع الراج الله مرغم که اگر بفرود بخت هم ظاهر شود انفس سخن نالا فون که  
تباين مع ظهور و بخت با مقار و اكلمه بوقض فشرى و احوال و لكن در الراج  
نا و به خود بنوبند الا ناكوا البصل و الا شربوا الدخان و امثال ذلك  
الا لعنه الله عليهم و على طاهر منهم و قتلهم و ما عثوبهم الا اننا و قبس  
الطالين ايضا اى سلمان باو بايم على الظاهر او قبل و بعد و بعد  
باين آیام مداف نفسى که در شهر و در سينه بيد و حمت نوبت مرغم  
برقلم قيام نمود ايضا نفسى که و الله الذى لا اله الا هو مثل انك اصل  
ضد ظهور و خود که بلوط مفا ضد اعظم بيد خند همان فم فظلم مرغم و  
حفظش مرغم چون مشاهده بود که اينجند و در حال ظهور بين عباد بود  
و جبرى با و واجع نشد و در اين ارض اعظم منقرض او و خلف ستر چيز  
آمد برقلم قيام نمود و چون خود را مشاهده است با ذنوا فظلم بود شد  
نوشت آنچه نوشت اگر اجتناب بصر چيز در آن نسبت است باين عباد

ملاحظه



سال هجرت ۱۲۸۶

واقعات سال ۱۲۸۶ ق

۱۸۶۷ م

آسوده و متانت نیا مردم و کنی بانه شنبه اجماع اناع اعراف و شمای بیم و استماع است  
 که چگونه بر عباد و پیام خود نهاد تا آنکه بفضل الله دست در دست الهی جمیع و شرفیل خود را این  
 ارض را درو شدیم اخوی چون در نفس خود مطمئن شد و این ارض را ساکن درید و در سر بگرفت  
 خدام بر مقام گماشت فلما اظهر الله خافیه صدیه مضطرب شد انکار خود و بخود افتخار  
 نسبت داد بعد بعضی از مکاتب مجتهدان ظاهر شد که حال موجود است و بعد با بنفید از  
 کل خارج شد و متوکل بر علی الله در بیست ساکن و معتدات زاد و غضبش ساکن نشد با طرف  
 الواح نوشته و فرستاده و آنچه خود عامل بوده با بنفید نسبت داد چه که از هیچ و عام ارض  
 نظیر است که آنچه بگوید محقق و ثابت است اگر چه این مسئله را در دست فیهده چنانچه  
 اکثری او را ندیده اند و آنچه شنبه از این عهد بوده معتداتک مجاوره یا جمال است بر بنفید  
 نایب اہم علی الزین انخدولیم و نفنهم اولیا من درون الله و هر فری و صعب از آنچه نوشته  
 شان و مقام او را اوداکن پندارید مادی او روی مرکب شدند که هیچ نفسی او کتاب بنفید

اجمال که در فقره شریک ذکر شده تفصیل این است که اجناسی حق چون و مال و ذرات نام در راه دست اید و اتفاق خود  
 و احد شریک اعراف حق و مایستق به را در اہم مع و در جمیع نوزند فزنده فوائده که انان شریک است که نشان خود در  
 چه چیزی علی اند و چه میسند با طرف باری بعد از آنکه جمیع نسبتها را حق داده اند و ایتا بر نفسی نموده و در خطوط  
 ان عظیم بیدایان نوزده و کمال تبری ہم از حق نموده اند بالاخره حق صلا آن شده که مبلغ چهارده تومان شریک بر بطرح  
 و الف ششین روح و مس دادند و همچنین میست ششش تومان بطرح شش و ف روح و لام روح و از اند حال  
 و کسبیه فوائده بدلتس قیام نموده اند که شریک آن در ابراع و طایر شده و چه مقدار امر اند خارج شد این نشان حال  
 در الواح شریک که با طرف میسند طایر که کسبیه که چه استغنا ما و چه ادعای لایق انکار چنانچه این چنین است

انظر

۱۸۶۷ م

که اگر انبساط ادا و عرضش بنموده اید موجود نبود و چون نوشته او ملاحظه شد تکلیف  
دیدن که نامش اجناس از امور و نامم که مبادا از کلمات جملیه که مطلوب داشته عباد ادا  
سبب منبر منصرف شوند و منها قوله لا حشمت الا خطا بالیخی اذا مخاطب فلیعلم الامراضه و  
و بقول ان با احن الذی فعلت با خک ما از فضل احد با احد و در وقت علیه ما بکت عنه  
عبودن صلا البقاء علی غیر منبر و کتبان نور بکت در کل الاجان و احتضال بن

ضرر حاصل است و دیگر آنکه مرقوم فرموده بودید که نوشته ای بنام خبث مشرک که در ارض ص بر ارض نموده اند و از جمله نوشته که  
نوشته مذکوره بیرون آوردم که مرقوم بود و بکلمه حضرت اعلی روح ما سوره در مرقوم بود الی آخر القول بنیابیه قاسمید ح کما  
در تمبر امیر جدید فاما بخیر رسانید و بنویسید که مشرک با تبه این مضریات استنعم منظر لیسین و انما و این تم لیسین است  
و این نوشته در هر دو زمین ارض دستور طهر از مشرک با تبه بان مشرک ارسال میشود نوشته تهرنی لا اله الا هو که گفته  
نوشته در لسان و منطقه بیان روح من الا مکان و الا کوان و اذاه جل نموده اند که جمل بنویسند کرد و این نوشته مجول که ان  
جمله فرستاده انان بنیابیه مشرک با تبه نزد این جدید است که در نوشته قبیر بجای ابراهیم داد که در دور اطراف  
و در بعد حاجی اند که بر سره و نزد انبساط مانده و بعد صورت همان نوشته را بر سره نزد مشرک فرستاده و قبلی نموده که با در نوشته  
قسم که نوشته بر سره و تهر را در نوشته مطلق نیستید که چه مقدار فرود و محمل اند یا میت اجاده میتون و در مقدار  
درین ارض و در تبه کبیره مکانی کتب که نوشته اند و با جسم این و آن فرستاده اند چه عرض دارم که چه صورتی از کتب  
علی انبساط که چهارده سنه است و از با او معاشر بریده حال بالمره انکار کرده اند که مبادا قول بنیابیه در فهاش مسموع شود و  
کنان که حشا از او مطلق شده است و بنویسید که جمل امر چه بوده حال ادعای اطلاع نموده و از روحی بگو بنیابیه و تهر بری حاشا  
و از جمله فعلی که درین ایام از منظر انعام ظاهر شده آنکه شش در تبه کبیره کبیره لاجل رخاوت بنیابیه که چه زار آنها از کتب  
نموده و آیه تهرنی لا اله الا هو که تم حیا میکند از ذکر آن باری تا آنکه نزد کل تهرنی از حق بسته و با او احوال بنویسند  
و انان

سوال چہیت و غیرہ

واقعات سال ۱۲۸۱ھ

۱۸۶۷

و عیشہ بن قیس بن زید و ذوالسرا و سلف الراجبات القوا و فی انکارک شکر الحسن  
لقد خل بذاک بفضائے قلب کل جاہل بقیا اذا جرى النهر من من العینین فی  
هذین الامینین الا علیین الذین کانانہ اول الابدال علی العبد فی حوالی العرش  
موقوفاً وانا علمنا فضلک وما فی قلبک وشرنا ذواتک بعد علمنا حکمک انما کانک  
من اصبح الرحمن علی لوح الامکان بالسر الطهر مرفوا فانه با احوال ان لا

ظلم وحقان آنمترک بابتہ رسیدہ مجربیت از قبل ہم بودہ مخصوص این آیام نیست در زمین توقف و سکون جمال قدم در  
عراق ہر یوم دلیل بر تقدیر بود شجرہ کفر کہ بر جبل بنہ تندی وارد آرد و بنویجات ذر و شجرات خود برود کفر و شرک و  
عداوت جسد خود را میدا چون عرق اوام عباد نشدہ برد منتقت نمیشدند و نیستند فی کہ حضرت ایم غرضانہ  
با خیاب خاد م نزد او برزد و باشد حزن راجع نشوند و امر از کس متور میسر میزند مگر کاینکہ در جل بیت ابدند با نادر  
چیزی مطلع میشوند ..... مثلاً ہمین ازینکہ آنان حرم محترمہ او میباشد و در آن ارض در یک روز سہ دفعہ  
اورا برابری حکومت فرستاد و شکایت نمود کہ شیخ اندلی کہ جمال قدم جل کبریاہ پیشخدا نان با نمیدہند و  
ما را نمیدہند همان زن کہ ہمیشہ زادہ جناب حاجی عبد الحمید شیرازی است در آن آیام کہ سنہ قبل از خواب  
باشد بکلی اورا مردود و منظور خود گفته بود و از خود خارج تا آنکہ زدی در دست کبریا عرض نمود کہ اورا اطلاق بیدہ  
در وانہ پیش کنیید بکہ قسم بذات اقدس محبوب بنویجا حکم قالی اورا داد و جناب حاجی عبد الحمید فرمودند  
اورا تمام نمایند نظر بیل در خمای آن مشرک بابتہ بدر جمال قدم مار نہ شدند و مکرارند تا آنکہ حکایت حجاب  
واقع شد حسد الجبالی بہہ گفت حکما اورا ہم باید بیریہ و بردند را در کتب سید صدری ترجمہ از خود

سؤال نهم

واقعات سال ۱۲۸۴ ق

۱۲۸۴

وانی كنت حاضرًا في مشابه ان شاء الله تعالى بسبب الضراء من كل فكر خبيثا  
وانك كنت في سر الترتيب ضربت كثر جبهه وما لطفل بما ينقطع به الا وراح عن  
جد كل اسم ذميا ناسه بما جرى من فلك نور خرب وجوه الفلمه على واد السوط  
وشفت سر حبيب الكبرياء في الحجة الماوى وتبكت الكباد المبرين على مشاهد  
المصوى واضطرب افئدة كل فطن بصيرا الى ان سافرت معي في هذا السفر الذي  
به جرت مد مع اصل غزف الفردوس على مجردة من ابعاء مع كالماسد من  
واستاذنت عنى ما تكلمت بجهت ملائكة اطلعت منك ما لا اطلع به لحد من  
العالمين جميعا الى ان دخلت معى على ارض اذا صفت على فكل الام

اهل منظر الاشرف فوق راسي ثم في قبضتي جحش بسبين فافترج عينك هذا الملع ثم حذر رول به قد ضيع من افق  
بيت بسلامان بين وانا كم نكل الآيات من لدى به بقصد تقدير قل لو جمع كل من على حاض من العلماء  
والعرفاء ثم الملوك والسلاطين انى لا حضر تقاردهم واطلس بايات به الملائكة العزيزة كقيم ان الله منى الا حاض  
من اعد ولو يجمع على كل من الموت والذين قد خضعت آيات لرجى وخفت الا خربت لنعقاد الاربعة  
البيدع هذا الكفى قد جعله به بيضا لتسايمين وهى عصاى لولعها لتقتلع كل انسان من جميعين كما خلق من  
السموات الارض عند ربك كقصة من الطين انك انت يا محمد اذهب الى طائفة من قتل قد جاكم فندم  
ومعه جنود الوحي والارباب وشمس قد امه حكوت الامر ثم من وراه قبائل عا الا شام ثم سكان مدائن البقاء ثم  
عنا كنه المغيرين قتل خافوا عن به ولا تتعرضوا لى ابيهم بامره قدر كنى امر حكيم اذا فاضلوا بين يدي به  
سجلكم وعصيتكم وما كان عندكم لو انتم من المتأولين انما ذهب الى بيت الله الذى بناه احد من الملوك وسبحا  
بالحم